

"دروغگوئی، رشوه، خشونت، شکنجه، جنگ وکشتار تروریسم می آفریند:"



Anna Politkovskaja

*آنا را کشتند زیرا که تحمل افشاء گریه‌ایش را نداشتند*

حمید قربانی

آبان 1385

به نقل از به پیش! 17 25 آبان 1385، 14 نوامبر 2006

*آنا پولیتکوفسکایا* زندگی خود را در راه دفاع از حقوق انسان و بیان واقعیت های تلخ جنگ در چین و آن چه که در جامعه روسیه می گذرد، از دست داد. او خودش نوشته بود که: " در روسیه پوتین زنده ماندن به هنر بندبازی و یا روی قالیچه خود را نگه داشتن بیشتر شبیه است". *آنا* در 30 آگوست 1958 در نیویورک متولد شد، و در 7 اکتبر با شلیک 2 گلوله یک مزدور آدمکش در مسکو به قتل رسید. والدین او از سیاست مداران شوروی- اوکرائینی سازمان ملل متحد بودند. سرمایه روسیه با ریاست جمهوری ولادیمیر پوتین یکی از مأمورین کاگ ب سابق و با گلوله یک مزدور آنا را به قتل رساند تا خود را از یک افشاء کننده جسور راحت کند.

*آنا* را یکبار در سال 2004 هنگامی که با هواپیما عازم تهیه گزارش از واقعه گروگانگیری در *بسلان* چین بود، بوسیله زهر در چائی اش می خواستند، به قتل برسانند. او بعد از این واقعه مدتی در خارج از روسیه از جمله در (وین) پایتخت *اتریش* زندگی نمود اما به زودی با وجود این که می دانست در روسیه زندگی او در خطر هست، برای انجام تعهدش به قربانیان توحش سرمایه، جهل و خرافات ناسیونالیسم و مذهب به آنجا برگشت. او در واقعه جانخراش گروگانگیری در تاتار *مسکو* که با حمله سازمان یافته سربازان روسیه، منجر به سوختن 800 تن از گروگان های بی گناه و گروگانگیران که اکثراً زنان شوهر از دست داده چینی بودند شد، تنها کسی بود که با قبول خطرات متعدد برای مذاکره با این زنان گروگانگیر که خود قربانی توحش جنگ بودند، وارد ساختمان شد. این فاجعه در 22 اکتبر 2002 رخ داد. ولی آنا تنها روزنامه نگاری نبوده که در روسیه دموکرات پوتین جانش را در راه افشای دزدی، رشوه خواری، خشونت، فساد، جنگ، آدم ربائی، خون ریزی و مسموم نمودن بچه های خردسال از دست می دهد. فقط در روزنامه ای ( *Novaya Gazeta* ) که او با آن همکاری می کرد در سالهای گذشته نه چندان دور 4 نفر روزنامه نگار بهمین جرم به قتل رسیده اند. باید گفت که طبق گزارش کنفدراسیون جهانی اتحادیه آزاد کارگری، روسیه ی پوتین نه تنها افتخار کشتن آنا

را دارد بلکه در سال 2005 تنها کشور اروپائی بوده است که رهبر کارگری در آن فقط به خاطر فعالیت اتحادیه ای به قتل می رسد. ولی اگر *آنا* را در آسانسور منزلش بخاطر گزارشات و مقالاتش به قتل رساندند، در ایران جمهوری اسلامی خیر نگاران را به خاطر گرفتن چندتا عکس مورد وحشیانه ترین شکنجه قرار می دهند که بر اثر چنین شکنجه هائی به قتل می رسند. به طور نمونه و شاهد شکنجه و قتل *زهرا کاظمی* را می توان ذکر کرد.

*آنا پولینکووسکایا* بیشترین شهرت خود را اما در مخالفت با جنگ در چین و دفاع از حقوق انسانهای رنج کشیده و ستم دیده آن دیار فراموش شده، نفت خیز بدست آورد. *آنا* در حالی در 7 اکتبر 2006 در مسکو به ضرب 2 گلوله یک آدمکش حرفه ای مزدور که یکی به قلب و دیگری به مغزش اصابت نمود به قتل رسید که خود را برای شرکت در یک دادگاه، برای شهادت بر علیه دست نشانده روسیه در چین به نام *رمضان قدیریوف*، مشهور به رمضان بیمخ آماده می کرد. گزارشهای او از جنگ در چین اغلب در مخالفت (کنتراست) با گزارشات رسمی دستگاه خبری روسیه قرار می گرفت. این گزارشات برای او زندگی را بشدت خطرناک و نا راحت کننده ساخته بودند. ولی از طرف دیگر این گزارشات که برده از روی حقائق که در پشت این جنگ خونین و کثیف قرار داشت، برمی داشت و دستهای خونین در دستمال سفید پیچیده را نشان می داد و چاپ آنها در روزنامه های معروف جهانی برای دولت روسیه زندگی را نا خوش آیند کرده بود. او را در روزی به قتل رساندند که روز تولد *والادیمیر پوتین* رئیس جمهور کنونی و دیکتاتور کاخ کرملین بود. بهمین مناسبت این جنایت را مدافعین حق آزادی بیان و حقوق انسانی هدیه تولد *پوتین* خواندند. او در مصاحبه با یکی از خبر نگاران روز نامه *آفتون بلادت سوئد* که از او پرسیده بود که اگر زندگی در روسیه و روزنامه نویسی در آن جا برایش خطرناک است، پس چرا آن جا را ترک نمی کند؟ گفته بود که " مایل به ترک این جا هستم اگر که کسی باشد که به آن جا سفر کند، ولی کسی به آنجا سفر نمی کند. وظیفه روزنامه نگاری به من حکم می کند که در این جا باشم و حقایق را بگویم".

*آنا* مانند خیل بسیاری از روزنامه نگارانی که در هواپیماها و تانک های ارتش ها سوار می شوند و از راه دور خبر مخابره می کند، گزارش تهیه نمی کرد بلکه او از محدود خبرنگارانی بود که به میان قربانیان و حتی قاتلین می رفت و با آنها مصاحبه می کرد و از نزدیک شاهد درد کشیدن و رنج قربانیان می بود و ناله به فریاد تبدیل شده آنها را گزارش و مقاله می کرد. او 40 مسافرت به چین برای تهیه گزارش و مصاحبه با قربانیان و نظامیان کرده بود. او اکثر این گزارشات را در کتابی به نام "*حقائق پشت پرده جنگ در چین*" گردآوری کرده است. *آنا* را به خاطر هم دردی و صدای رسای قربانیان توحش سرمایه و جنگ در چین کشتند تا بیشتر از این افشاء نشوند.

بعد از سال 1999 *آنا* بعنوان مقاله نویس در روزنامه مخالف و منتقد سیاست دولت روسیه *نووا یا گازتا* کار می کرد. از سال 2002 گزارشات و نوشته های او اغلب در صفحه فرهنگی روزنامه *آفتون بلادت- سوئد* هم به چاپ می رسیدند. من تا کنون گزارشات و مقالات متعددی از او را خوانده و یکی از آنها را بنام *(آنها مسموم شدند، چرا؟)* را ترجمه کرده که در نشریه *به پیش!* شماره 12، 19 اسفند ماه 1384 به چاپ رسیده است. این شماره نشریه روی سایت *اتحاد سوسیالیستی کارگری* موجود است.

از *آنا* به جز مقالات کوناگون به زبان سوئدی دو کتاب هم ترجمه و به چاپ رسیده اند: *حقایق پشت پرده جنگ چین و روسیه پوتین*.

نوشته زیر که ترجمه آنرا ملاحظه می کنید، آخرین گزارش و مقاله نا تمام منتشر شده *آنا پولینکووسکایا* است که در تاریخ 2006/10/12 همزمان با چاپ آن در روزنامه *نووا یا گازتا* در روزنامه *آفتون بلادت* به زبان سوئدی به چاپ رسیده است. او دو روز قبل از مرگش در یک مصاحبه، در یکی از قسمت های مهم برنامه رادیوی

آزادی در باره گزارش مهمی صحبت کرده بود که در حال تنظیم و آماده کردن آن برای انتشار میا شد. این نوشته تا تمام که بر مبنای مصاحبه هائی است که با قربانیان خشونت در چین نگارش یافته، شاید که همان گزارشی باشد که به صورت مقاله ناتمامی از او به یادگار مانده است.

*آنا* روزنامه نگاری شجاع و حقیقت گو و مدافع ستمکشیدگان بود. او یکی از مقالاتش را با این عنوان (*دورغ، رشوه، خشونت، جنگ و کشتار تروریسم می آفریند*) آغاز می نماید. *آنا* زبانی حقیقت گو داشت و هر چه را که درک می کرد و می دید بدون ترس و واهمه ای آن را با قلم تند روزنامه نگارش که هیچگاه مورد توافق قدرتمداران جهان امروز قرار نگرفت، بیان می کرد. با مرگ او دنیای روزنامه نگاری و مدافع حقیقت یکی از مدافعینش و دنیای سرمایه، سود، جهل و جنایت یکی از مخالفین سرسخت خود را از دست داد. چهره زیبا و غمگین او که حکایت از آگاهی بر مصاحب دنیای امروزی و علل آن دارد، در خاطره ها برای همیشه جاویدان خواهد ماند.



یک انسان ناشناس بوسیله پلیس نظامی در جنوب چین به مکان نامعلومی برده می شود.

## شما را بعنوان "تروریست" برگزیده اند

سیاست روسیه به طور سنتی در تزویر، دورویی و دورغ تنیده شده است. این مسئله هم در مورد سیاست داخلی و هم در مورد سیاست خارجی صدق می کند. این دورگویی و تزویر تقریباً همیشه حاکم بوده است- در زمان روسیه سابق استالینینی/ تا اندازه ای در زمان گورباچف/ کمی کمتر در زمان یلتسین و در زمان کنونی کاملاً برگشته است به درجه دورگویی زمان روسیه سابق. در مقابل من صدها پوشه قرار دارد که حکایت از این اوضاع می کنند. این ها اکثراً از تحقیقات پلیس در مورد کسانی است که بعنوان "تروریست" در زندانهای ما بسر می برند و یا اینکه پرونده شان در حال بررسی است.

چرا من کلمه " تروریست" را در میان علامت باصطلاح قرار داده ام؟ زیرا که بیشتر این انسانها کسانی اند که عنوان تروریست برایشان برگزیده شده است. سیاست "برگزیدن بعنوان تروریست" نه تنها بطور کامل در سال 2006، جانشین سیاست مبارزه با تروریسم شده است بلکه انسانهایی را می آفریند که تروریست بالقوه مایل به تهدید و انتقامگیر باشند - و این امر به طرز وحشتناکی منجر به در هم شکستن سیستم قضائی حاکم بر کشور شده است.

هنگامی که مقامات قضائی و داگاهها به جای دادگاهی کردن و به سزای اعمال رساندن خلافکاران و مجرمین واقعی، به مجری اجراء دستورات داده شده از کرمین تبدیل گردیده اند، تحقیقاتی در مورد تروریسم معمول می گردند که مورد علاقه کرمین ونیز در مقابل بوش از درخشش ویژه ای برخوردارند. در چنین وضعیتی است که قوانین به جای دفاع از حقوق انسانها، آنها را در معرض جرم و جنایت قرار می دهند.

دادستانها و نیرو پلیس با سرعتی همچون تسمه نقاله و خیلی زیرکانه برای نشان دادن نتایج مثبت "تبلیغات ضد تروریستی در شمال قفقاز" با "اعترافات صادقانه و قلبی"، عمل می کنند. این، آن سیاست ضد تروریستی روسیه است. در این رابطه گروهی از مادران زندانیان جوان محکوم شده چینی، به من چنین نوشته اند:

"در حقیقت این نوع زندانها برای محکومین چینی به اردوگاههای اجباری تبدیل شده اند. در مورد آنها اعمال تبعیض قومی به یک روش معمول تبدیل گردیده است. به آنها اجازه خروج از سلولهای انفرادی داده نمی شود. اکثریت و یا بهتر است که بگوئیم همه آنها با "جرائم" دستوری، بدون مدرک محکوم شده اند. هنگامی که به آنها توهین می کنند. هنگامی که ارزشهای انسانی آنها را پامال می کنند و شرایط ظالمانه در باره آنها اعمال می کنند، در نزد آنها نفرت به همه کس و همه چیز را بر می انگیزند و تقویت می کنند. این البته که ارتشی سرشار از نفرت است که با زندگی های ویران شده به نزد ما برمی گردد. ..."

صادقانه گفته باشم: من از نفرت آنها در هراس و وحشت هستم. این وحشت را دارم که این نفرت دیر یا زود سد ها را بشکند و سرازیر شود. این می تواند برای همه ما، اما نه برای آن محقیقینی که آنها را شکنجه می دهند، رنج آور و زیان بخش باشد. آیا ما با قانون یا بی قانونی مبارزه می کنیم؟ یا این که "آنها" را با لباس بی قانونی "خودمان" ملیس می کنیم؟

دیر یا زود برخورد و در گیری تولید جرقه می کند. نتیجه "به تروریست برگزیدن" این می شود که بر تعداد آنهائی که در نزد شان، بخشش و مهربانی نسبت به انسان مفهومی ندارد، افزوده گردد.

در این رابطه می توان بعنوان مثال به واقعه زیر توجه کرد:

مدتی قبل 3 نفر از دانشجویان دانشگاه دولتی (Ingusjien) از دانشگاه خارج می شوند. این سه دانشجوی جوانی که بطور ناگهانی کلاسهای درس را ترک می کنند، فرزندان خانوادههای معمولی بودند. آنها به کنار جاده ای در نزدیکی روستای تروایتسکایا (Troitskaja) می روند. جائی که پاسگاه نظامی در چند صد متری جاده بر بالای کوه قرار دارد که بعد از حادثه بسلان دور تا دور آن را دیوار بلندی کشیده اند.

ولی نیروهای نظامی گاهی مواقع احتیاج پیدا می کنند که از پایگاه خارج شوند. /..../ به محض خارج شدن اولین جیب ارتشی از درب پاسگاه، دانشجویان مسلسل های "کلاشینکوف" خود را از کیف های کتابهای درسی دانشگاهی خارج می کنند و اولین سربازانی را که می بینند به رگبار می بندند... و خود نیز با آتش متقابل سربازان جیب های دیگر به قتل می رسند.

در این مورد به باور من، کسی نمی تواند خود را بفریبد و با تخیلات تسلی دهد که این یک اتفاق مقدر بوده است. البته باید این را درک کرد، که هر چه بر تعداد "برگزیدگان تروریست" افزوده می گردد، تروریست های واقعی بیشتر می شوند.

یک مثال دیگر:

زمانی قبل یک چینی به نام *بسلان گادا یوف* که در اوکراین بعنوان پناهنده زندگی می کرد، در کیف در یک بازرسی کارت شناسائی دستگیر می گردد. او بوسیله دولت اوکراین و به درخواست دولت روسیه به روسیه تحویل داده می شود. در اینجا توجه شما را به چند خط از نامه او که به تاریخ 29 اگوست نوشته شده است، جلب می کنم:

" بعد از این که مرا از اوکراین به گروزی تحویل دادند، به یک اتاق با چند کارمند فراخواندند. آنها از من پرسیدند که آیا یکی از اعضای خانواده *انورا سالیخوف* یا دوست روسی او *کاماز-راننده* را نکشته ام؟ من قسم خوردم که هیچ کسی را نه چینی و یا روسی نه کشته ام، خونی نه ریخته ام. آنها مصمم بودند؛ که نه، شما کشته اید. دوباره انکار کردم. هنگامی که برای بار دوم تکرار کردم که کسی را نه کشته ام، آنها مرا به باد کتک گرفتند. اول دو مشت به اطراف چشم راستم زده شد. در حالی که کوشش می کردم که نیروم را بعد از آن ضربات جمع کرده و خود را راست نمایم، آنها بازوهایم را بیچانده و از جلو به من دستبند زدند. پس از آن، آنها مرا را دمرو به زمین انداختند. طوری که دست هایم به موازات پا هایم قرار بگیرند. بعد یک میله آهنی را از وسط دویایم رد کردند که نمی توانستم دست هایم را تکان بدهم. سپس آنها، مرا بلند کردند یا بهتر گفته باشم میله ای را که من به آن آویزان بودم را گرفتند و بر یک چهارپایه در یک متری زمین قرار دادند. به محض قرار گرفتن بر روی چهارپایه آنها سیم هایی را به انگشتان کوچکم وصل کردند. بعد از چند ثانیه سیم ها را به جریان برق وصل نمودند و دیوانه وار با باتونهای پلاستیکی به جانم افتادند. زمانی که دیگر از زور درد و رنج نمی توانستم خود را نگه دارم، فریاد کشیدم، خدا را به داد طلبیدم و التماس کردم که مرا از چنین وضعیتی نجات دهد. در جواب فریادهای کمک خواهی من، سرم را با یک کیسه بزرگ سیاه پوشاندند.

نمی دانم که چقدر این وضعیت ادامه یافت، ولی از درد و رنج شروع به بیهوش شدن نمودم. هنگامی که متوجه شدند که در حال خفه شدن هستم از روی سرم کیسه را برداشتند و سؤال کردند که آیا مایل به حرف زدن هستم؟ با وجود این که نمی دانستم که چه باید بگویم، جواب دادم که آری. این را گفتم که برای یک لحظه هم که شده باشد، از شکنجه نجات یابم.

آن موقع، مرا از آن جایی که آویزان کرده بودند، پائین آوردند، میله آهنی را باز کردند و مرا به کف اتاق انداختند. گفتند: بگو! جواب دادم که چیزی ندارم که بگویم. آنها مرا با آن میله آهنی که به آن آویزانم کرده بودند، دوباره زدند. یک ضربه به اطراف چشم راستم خورد. من به پهلو افتادم. دیگر نیمه بیهوش شده بودم و آنها همچنان دیوانه وار مرا می زدند. /..../

دو باره آویزانم کردند و همان اعمال قبلی را تکرار نمودند. نمی دانم که باز این وضعیت چقدر ادامه پیدا کرد. فقط متوجه شدم که آنها بدفعات بر رویم آب پاشیدند.

روز بعد از آن مرا حمام دادند و صورت و بدنم را با یک ماده ویژه ای مالیدند. در نزدیکی های ناهار یک نفر از همکاران آنها با لباس شخصی به نزد من آمد. او گفت که برای چند لحظه بعد روزنامه نگاران به این جا می آیند و تو باید که 3 فقره قتل و دزدی را به گردن بگیری. او مرا تهدید کرد که اگر به این جرائم اعتراف نکنم و آنها را نپذیرم، همان کاری را که با من کرده اند، تکرار خواهند نمود باضافه اینکه بوسیله تجاوز جنسی، مرا خوار، پست و ذلیل خواهند نمود. من قبول کردم. بعد از این که با روزنامه نگاران مصاحبه کردم- آنها بوسیله همان خفت دادن قبلی مرا تهدید کردند- که بگویم زخم هایم را در حین فرار دچار شده ام."

وکیل *بسلان گادایوف*، *ظاور ذاکریوف* به همکار مرکز حقوق بشر میموریال "Memorial" گفته است که در پاسگاه پلیس گروزی موکلش مورد خشونت و شکنجه های جسمی و روانی قرار گرفته است. بر طبق گفته وکیل، موکلش به یک فقره دزدی که در سال 2004 مرتکب شده در پاسگاه پلیس گروزی اعتراف کرده است ولی آنها تصمیم گرفته بودند که او باید به تعدادی از جرائمی که در روستای *استاریچی آتاگی* از توابع گروزی رخ داده، اعتراف نماید که او مرتکب نشده بود.

بر طبق گفته ی وکیل هنوز آثار صدمات جسمی بر بدن موکلش از شتم و ضربی که *بسلان گادایوف* در بازداشتگاه پلیس گروزی دچار شده بود، هویدا است. در بخش درمانی زندان گروزی ( که *بسلان گادایوف* به جرم بی سر و پاگری "banditism" یا شروریت بر طبق پاراگراف 209 قانون فدراسیون روسیه اکنون به سر می برد) اطلاعات پزشکی، صدمات فیزیکی از قبیل زخم، خونریزی داخلی، شکستگی استخوان و همچنین صدمه به ارگانهای داخلی را تأیید می کند. وکیل *ظاور ذاکریوف* یک شکایت نامه به مقامات دادستانی جمهوری چین در گروزی در مورد پایمال نمودن حقوق انسانی موکلش تحویل داده است. هنگامی که داوطلبانه بار دیگر در آینده می خواهی از سیاست ضد تروریستی ما پشتیبانی نمائی، واقعه *گادایوف* را فراموش نکن.

منتشر شده در تاریخ 21 اکتبر 2006  
ترجمه به سوئدی: *راویندر اس ماهون* (Ravinder S Mahoon)  
برگردان به فارسی: حمید قربانی 28 اکتبر 2006